

خان جبرئیل بن عمر بن طغرل خان ببنخارا امیر شد و نام او طغرل بیک بود و کولارتکین لقب شده بود وی چوبهای آن مسجد را بخرید (از ورته (خوان) سالار (و) آن مسجد را ویران کرد و چوبها^۱ را بشهر بنخارا آورد و مدرسه بنا کرد ببنزدیک چوبه بقالان و آن چوبها را در آنجا خرج کرد و مال بیحد آنجا بکار برد و آن مدرسه را مدرسه کولارتکین خوانند^۲ و خاک این امیر در آن مدرسه بود .

و شرح^۳ با سکجکت روبروی است و در میان هر دو هیچ باع و زمین خالی نیست الا رود عظیم است که آنرا رود سامجن خوانند و امروز رود شرح میخوانند^۴ و بعضی مردم حرام کام^۵ خوانند و پلی عظیم بوده است بدین رود میان هر دو دیبه و بدین شرح^۶ هیچ وقت مسجد جامع نبوده است و بروز ارسلان خان محمد بن سلیمان فرمان او این پل را از خشت پخته ساختند بغایت محکم و مسجد جامع بنا کردند از خالص مال او بجانب اسکجکت رباطی (فرمود) ساختند بجهت^۷ غریبان و این دیبه را کندی^۸ بزرگ است و از بزرگی با شهر مقابله^۹ توان کرد^{۱۰} و محمد بن جعفر یاد کرده است که ایشان را در قدیم بازاری بوده است که در میان زمستان هر سالی ده روز از ولایتهای دور آمدندی و بازرگانی (و سودا) کردند و آنچه از آنجا خاستی^{۱۱} بیشتر حلوائ مغزین^{۱۲} بودی از دوشاب کرده (و آنچه از آنجا خاستی بیشتر)^{۱۳} قنطاری بودی و چوبها و ماهی شور و ماهی تازه و پوستین گوسفندی و از

۱- ده چوبهای او ۲- د گویند ۳- ده ذکر شرح ۴- د ت حوام کام
۵- ت هر دو ده و در این ده ۶- د از برای ۷- د کندی و کندز بضم اول و کسر ثالث مخفف کهن دز است که قلعه کهنه باشد (برهان) ۸- د مقابل ۹- د
ت کردن ۱۰- د خواستی ۱۱- ده مغزی ۱۲- این جمله فقط در نسخه چاپی است و زائد است

بره و بسیار بازرگانی^۱ شدی و اما امروز^۲ بروزگار ماهر آدینه بازار باشد که از شهر و نواحی بازرگانان آنجا روند و آنچه از آن دیهه خیزد که امر و بازرگانان بولایتها برند روی^۳ باشد و کرباس (و) محمد بن جعفر آورده است (که) این دیهه را امیر اسمعیل سامانی رحمه الله (و) جمله ضیاعات و عقارات او [را] بخیرید و آن جمله را وقف کرد بر رباطی که کرده بود^۴ بدروازه سمرقند در درون شهر بخارا و امروز^۵ آن رباط نمانده است و آن وقف نیز نمانده است و این شرح و [این] اسکجکت خوشترین دیهه های بخارا بوده است حماها لله تعالی

زندنه^۶ کندز [ی] بزرک دارد (و) بازار بسیار و مسجد جامع هر آدینه آنجا نماز گذارند و بازار کنند و آنچه از وی خیزد آن را زندنیچی^۷ گویند که کرباس باشد یعنی از دیهه زندنه هم نیکو باشد و هم بسیار بود و (از آن) کرباس به بسیار دیهه های بخارا^۸ بافند و آنرا هم زندنیچی گویند از بهر آنکه اول بدین دیهه پدید آمده است

۱- ده بازرگان ۲- ده و از آن روز تا ۳- د : روین ۴- د- ت و او را وقف بر رباطی کرد که
۵- د : ده بخارا بود الحال ۶- زندنه «بفتح اول و سکون ثانی و دال مهمله و نون» ده بزرگی است از دههای بخارا بماوراء النهر که فاصله اش تا بخارا چهار فرسخ و درست شمال شهر واقع است «معجم البلدان» ۷- در نسخهای خطی و نسخه چاپی زندنیچی با یاء در چند موضع آمده است ولیکن یاقوت در معجم البلدان در ذیل نام زندنه گوید و باین قریه منسوب است جامهای زندنیچی بزادتی جیم که جامهای مشهوری است و در برهان قاطع آمده است که زندنیچی «بفتح اول و کسر ثالث و با وجیم فارسی هر دو بتحتانی مجهول رسیده» جامه فراخ ریسمانی کنده سفید و هنکفت وسطبری باشد که پارچه آنرا سفت بافته باشند و بعضی گویند زندنیچی پارچه باشد در نهایت درشتی و سفتی و سفیدی و ظاهر این زندنیچی تصحیفی از همان زندنیچی یا زندنیچی باشد ۸- د- ت : در دههای بخارا بسیار

و از آن کرباس بهمه ولایتها برند چون عراق و فارس و کرمان و هندوستان و غیر آن وهمه بزرگان و پادشاهان از آن جامه سازند و بقیمت دیبا بخرند (عمرها لله)

وردانه‌دیهی بزرگ است و کندز (ی) و حصار (ی) بزرگ‌دارد و استوار^۱ از قدیم (باز) جای پادشاهان بوده است و در وی جای نشست پادشاه حالا نیست^۲ و قدیم تر از شهر بخارا است و او را شاهپور ملک^۳ بنا کرده است^۴ و سرحد ترکستان است و آنجا هر هفته یک روز بازار بوده است^۵ و بازارگانی بسیار میشده (و) آنچه از آنجا خیزد (هم) زندنیجی بوده نیکو^۶

افشنه^۷ شارستانی بزرگ دارد و حصار استوار و نواحی بوی منسوب باشد^۸ و هر هفته یک روز بازار باشد و ضیاع و بیابان این دیهه وقف است^۹ بر طلبه علم و قتیبه بن مسلم آنجا مسجد جامع بنا کرده است و محمد بن واسع نیز مسجد (ی) بنا کرده است و دعا در وی مستجابست و مردمان از شهر آنجا روند و تبرک کنند

برکد^{۱۰} دیهی قدیم و بزرگ است^{۱۱} و کندزی عظیم

۱ - د : و جای استوار ۲ - د - ت : و در وی هنوز از جای پادشاهان اثری هست ۳ - د : ملکشاهپور ۴ - د : بوده است ۵ - د - ت : بازار میشود ۶ - د : زندنیجی گویند ۷ - افشنه « بفتح همزه و سکون فاء و شین معجمه و نون و هاء از قرای بخارا است » معجم البلدان ۸ - د : است ۹ - د : و بیابان آن وقف باشد ۱۰ - برکد « بفتح باء و سکون راء و فتح کاف و در آخر دال » دهی است از بخارا (انساب) ۱۱ - د - ت : دیهه بزرگ

دارد و این دیهه را برکد علویان خوانند بدان سبب که امیر اسمعیل سامانی این دیهه را خرید و وقف کرد دو^۱ دانگ بر علویان و جعفریان و دو دانگ بر درویشان و دو دانگ بر ورثه خویش رامتین کندزی بزرگ دارد و دیهه استوار است و از شهر بخارا قدیم تر است و در بعضی کتب آن دیهه را بخارا^۲ خوانده اند و از قدیم باز مقام پادشاهانست و بعد از آنکه بخارا شهر شد (ه است) پادشاهان زمستان بدین دیهه باشیده اند و در^۳ اسلام همچنین بوده است و ابو مسلم رحمه الله چون بیخارا رسید^۴ بدین دیهه باشیده مقام کرده است و افراسیاب بنا کرده (است این دیهه را و افراسیاب) هر گاهیکه بدین ولایت آمده جز بدین دیهه بجای دیگر نباشیده است و اندر کتب پارسیان چنانست که وی دو هزار سال زندگانی یافته است و وی مرد [ی] جادو بوده است و از فرزندان نوح ملک بوده است و وی داماد خویش را^۵ بکشت که سیاوش نام داشت و سیاوش را پسری بود کینخسرو نام وی بطلب خون پدر بدین ولایت آمد با لشگری عظیم افراسیاب دیهه رامتین را حصار کرد و دو سال کینخسرو بر گرد حصار با لشگر خویش بنشست و در مقابله وی دیهه بنا کرد و آن دیهه را^۶ رامش [رامتین] نام کرد و رامش برای خوشی او نام کردند و هنوز این دیهه آبادان^۷ است و در دیهه رامش آتشیخانه نهاد و مغان چنین گویند که آن آتشیخانه قدیم تر از آتشیخانه های

۱- پ: ده ۲- ت: بخارا آن دهه را ۳- د: و جمله در ۴- پ: اینجار رسید

۵- د: خود را ۶- د: و آنرا ۷- د: آن دهه آباد

بخارا است و کین خسرو بعد دو سال افراسیاب را بگرفت و بکشت
گور افراسیاب در در^۱ شهر بخارا است بدروازه معبد بر آن تل بزرگ
که پیوسته (است به) تل خواجه امام ابو حفص کبیر^۲ رحمة الله
[علیه] و اهل بخارا را بر کشتن سیاوش سرود های عجب است و مطربان آن
سرودها را کین سیاوش گویند و محمد بن جعفر گوید که از این تاریخ سه هزار
سال است والله اعلم

ورخشه [در بعضی نسخه بجای ورخشه رجفندون نوشته اند] ۳ از
جمله دیهای بزرگ است مثل بخارا بوده است و قدیم تر است
از شهر بخارا (و) جای پادشاهان بوده است و حصار (ی) استوار داشته
(است) آنچنانکه پادشاهان بارها حصار کرده اند و ربضی بوده
است او را مثل ربض (شهر) بخارا^۴ و ورخشه را دوازه جویبار
است (و وی اندرون باره بخارا است) و دراو کاخی بوده است
(آبادان) چنانکه مثل زدندی به نکوئی او و او را بخار خدات^۵ بنا
کرده است زیادت^۶ از هزار سال است از بر آوردن آن کاخ و این کاخ
ویران و معطل شده بود سالهای بسیار باز خنک خدات^۷ آبادان کرد (و)

۱ - د : بر در ۲ - د : ت : کبیر است ۳ - این جمله که در میان دو

قلاست در نسخه چایی پاریس پس از جمله «وقدیم تر است از شهر بخارا» آورده
شده ولیکن چون مناسبت آن در این جا بیشتر است (چنانکه در نسخ خطی
است) از آنجا برداشته شد ۴ - در نسخه چایی : و رجفندون و ورخشه را چون هردونام
یک محل و ذکر هردو از آن جهت که موهم بدان بود که نام دو موضع و بودن هردو غیر لازم
بود از متن برداشته شد که مطابق با نسخ خطی باشد ۵ - د : خنک خدات ۶ - د : زیاده

۷ - د : بخار خدات

باز ویران شد باز بنیات بن طغشاده بخار خدات در اسلام عمارت کرد و جای نشست خویش آنجا ساخت ^۱ تا هم در آن ^۲ کشته شد و امیر اسمعیل (سامانی) رحمه الله مردمان آن دیهه را بخواند و گفت من بیست هزار درم و چوب بدهم و ساختگی آن بکنم و بعضی عمارت برجایست شما این کاخ را مسجد جامع سازید آن مردمان دیهه ^۳ نخواستند و گفتند که مسجد جامع در دیهه ما راست نیاید و روا نباشد و این کاخ تا بروزگار امیر احمد بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل السامانی برجا [ی] بود وی چوبهای آن کاخ را بشهر آورد و سرائی که او را بود بر در حصار بخارا بعمارت مشغول شد و این دیهه را هر پانزده روز (ی) بازار است و چون بازار آخرین سال باشد بیست روز بازار کنند و بیست و یکم روز نوروز کنند و آنرا نوروز کشاورزان گویند و کشاورزان بخارا از آن حساب (را) نگاه دارند و بر آن اعتبار کنند و نوروز مغان بعد از آن [به] پنج روز باشد

و بیکند را از جمله شهرها گفته اند و اهل بیکند ^۴ بدان رضا نداده اند که کسی بیکند را دیهه خواند و اگر کسی (از اهل بیکند) بیغداد رفته است (و) او را پرسیده اند که از کجائی گفته است که از بیکند نگفته است که از بخارا و او مسجد جامع بزرگ دارد و بنا (ها) ی

۱ - د: آنجا کرد ۲ - د: آنجا ۳ - د: آن مرد مکان

۴ - بیکند « بکسر و فتح و سکون نون شهر کوچکی است بین بخارا و جیحون

که تا بخارا يك مرحله فاصله است « معجم البلدان »

عالی تا بتاریخ (سال) دویست ^۱ چهل بردروی رباطهای بسیار (بوده) است و محمد بن جعفر در کتاب آورده است که بیکند را زیاد (ت) از هزار رباط بوده است بعدد دیهای بخارا و سبب آن بوده است که این بیکند جای معظم نیک است ^۲ اهل هر دیهی آنجا رباطی بنا کرده اند و جماعتی را نشانده و نفقه ایشان [را] از دیهه [می] فرستادند و زمستان (که) وقت غلبه کافران میشد ^۳ از هر دیهی آنجا مردم بسیار جمع آمده غزو [می] کرده اند و هر قوهی بر رباط خویش فرود [می] آمده است ^۴ و اهل بیکند جمله بازرگان بوده اند و بازرگانی چین و دریا ^۵ کردند (و) بغایت توانگر بوده اند و قتیبه بن مسلم بسیار رنج دید ^۶ بگرفتن او که بغایت استوار بود و او را شهرستان زوئین ^۷ خوانده اند و قدیم تر از شهر بخارا است و هر پادشاهی که در این ولایت بوده است مقام آنجا ساخته است و از فرب تا بیکند بیابانیست دوازده فرسنگ و ریک دارد آن بیابان و ارسلان خان محمد بن سلیمان بروزگار خویش بیکند را عمارت فرمود [و] مردمان در وی گرد آمدند و عمارت های نیک کردند خاقان خویشان را سرائی فرمود با تکلف عظیم و آب حرامکام آنجا رود و پیوسته بیکند نیستانهاست و آبگیرهای عظیم و آنرا پارگین فراخ خوانند ^۸ و قرا کول نیز خوانند و از مردمان معتبر شنیدم که مقدار بیست ^۹ [فرسنگ در] فرسنگ است و اندر کتاب مسالک ^{۱۰}

۱. د. دویست سال ۲ - د. معظم بوده است ۳. د. که میشده ۴. د. ت. می

آمده اند ۵. د. و دیار ۶. د. ت. کشید ۷. د. روین ۸. د. ت. گویند

۹. د. دویست ۱۰. د. مناسک ۴

و ممالك آورده است که آنرا بحیره سامجن خوانند و فضل آب بخارا را (هم آنجا) جمع آید و اندر آنجا جانوران آبی باشند و در جمله خراسان آن مقدار مرغ و ماهی بحاصل نیاید که از آنجا بحاصل آید و ارسلان خان فرمود^۲ تا جوئی علیحده کنند بیک - ندر اچنانکه آب بعین عمارتها (ی او) رسد که آب حرامکام گاهی [آنجا] رسیدی^۳ و گاهی نرسیدی و بیکند بر (بالای) کوه است ولیکن کوه باند نیست و خاقان بفرمود تا جوئی در کوه کنند سنک بغایت رسته پدید آمد چنانکه^۴ هیچ درز نبود (و) اندر (این) کار متحیر شدند و بخروارها^۵ روغن و سرکه صرف^۶ شد تا سنک نرم تر گردد^۷ مقدار یک فرسنگ بیش^۸ نتوانستند کنند^۹ و خلق بسیار هلاک شد^{۱۰} بعد از رنج بسیار و مال بسیار که خرج شد (بگذاشتند) و قصه (فتح) بیکند بجایگاه او گفته شود انشاء الله تعالی

فرب^{۱۱} که از جمله شهر هاست و نواحی علیحده دارد و از لب جیحون تا فرب یک فرسنگ است و چون آب خیزد^{۱۲} نیم گردد و گاه باشد که تا فرب آب جیحون رسد و فرب مسجد جامع بزرگ دارد^{۱۳} و دیوارها^{۱۴} و سقف آن از خشت پخته کرده اند چنانکه در روی هیچ چوب نیست و دروی امیری بوده که ویرا بهیچ حادثه ببخاران بایستی

۱ - د : حاصل ۲ - د : بفرمود ۳ - د : رسد ۴ - د : ت : بغایت محکم بر آمد چنانچه ۵ - د : ت : و خروار خروار ۶ - پ : خرج ۷ - د : گردید ۸ - د : زیاده ۹ - د : کنند ۱۰ - د : ت : شدند ۱۱ - د : ذکر فرب - و فرب در کتب جغرافیای عرب دیده نشد احتمال میرود که فربر باشد که آنرا در معجم البلدان در همین محل دانسته است و گوید فربر بکسر « یا بفتح » اول و فتح حرف دوم و باء موحده وراء شهر کوچکی است بین جیحون و بخارا و تا جیحون یک فرسنگ فاصله است و بریاط طاهر بن علی معروف است ۱۲ - د : ت : و چون آب خیز شود ۱۳ - د : جامع دارد بزرگ ۱۴ - پ : و دیوارهای

آمدن اوقاضی بوده که بایبداً شهادت حکمهارانندی و عدد دیهای بخارا^۲
بسیار است این چند عدد (که) معروفتر و قدیم (تر) بود^۳ یاد
کردیم

ذکر بیت الطراز که پینخارا بوده است

و هنوز برجایست

و بخار را کارگاهی بوده است میان حصار و شهرستان نزدیک
مسجد جامع و دروی^۴ بساط و شادر و آنها بافتندی و یزدیها و بالشها
(و مصلیهای) و بردیهای فندقی از جهت خلیفه بافتندی که بیکی شادروان
خراج بخارا خرج شدی و از بغداد هر سال عاملی علیخده بیامدی و
هر چه خراج بخارا بودی از این جامه عوض بردی بازچنان شد که این
کارگاه (معطل ماند) و آن مردمان (که) این صناعت می کردند پراکنده
شدند و اندر شهر بخارا استادان بودند (ی) که معین (بودند) مر این
شغل (را) و از ولایتها بازرگانان بیامدندی چنانکه مردم^۶ زندنیجی
(می بردند) از آن جامها بردندی تا بشام و مصر^۷ و در شهرهای (روم)
و بهیچ شهر خراسان نیافتندی و عجب آن بود که اهل این صناعت
بخراسان رفتند بعضی و آنچه آلت این شغل بود بساختند و از آن
جابه بافتند باین آب و تاب نیامد^۸ و هیچ پادشاه و امیر و رئیس و صاحب
منصب نبود (ی) که ویرا از این جامه نبودی ورنک وی^۹ سرخ و سفید
و سبز بودی و امروز^{۱۰} زندنیجی از آنجامه معروف تر است بهمه ولایتها

۱ - د - ت ، پینخارا حاجت نبود بآمدن ۲ د : آنجا ۳ د : و قدیم بود بنا بر آن

۴ پ : او • د : استادان ایستادند بودند که معین شغل در این کار داشتند

۶ د چنانچه مردم ۷ - د تا بروم و شام و مصر ۸ - پ بر آن آب و رونق ۹ پ : و از وی ۱۰ د : و الحال

ذکر بازار ماخ

بخارا (بازاری بوده است که آنرا بازار ماخ روز خوانده اند سالی دو بار هر باری يك روز) بازار کردند و هر بار (ی) که بازار بود [در وی] بتان فروختندی (و) بهر يك روز زیادت از پنجاه هزار درم بازرگانی شدی و محمد بن جعفر اندر کتاب آورده است که این بازار بروزگار ما بوده است و من بغایت عجب داشتمی^۱ که این را از بهر چه کرده اند پرسیدم از پیران و مشایخ بخارا که سبب این چه بوده است گفتند اهل بخارا در قدیم بت پرست بوده اند این بازار مرسوم شده بود از آن تاریخ باز در وی بت فروختندی حالا نیز همچنان مانده است و ابوالحسن نیشابوری در کتاب خزاین العلوم آورده است که در قدیم پادشاهی بوده بخارا^۲ نام او ماخ این بازار وی فرمود ساختن و درودگران و نقاشان را فرمود که سال تا سال بتان تراشید (ندی) بدین بازار بروز^۳ معین حاضر کردند و فروختندی و مردمان خریدندی و هر گاه^۴ آن بت گم شدی یا شکستی یا کهنه شدی چون روز بازار شدی دیگری خریدندی و آن کهنه را بینداختندی و آنجا که امروز مسجد جامع ماخست صحرائی بوده است بر لب رود و درختان بسیار چنانکه در سایه درختان بازار بودی و آن پادشاه بدین^۵ بازار آمدی و بر تخت نشست بدین^۶ موضع که امروز مسجد ماخست تا مردمان رغبت کردند بخریدن بت و هر کس خویشتن را^۷ بتی

۱ - داشتم - ۲ - در بخارا - ۳ - در روز - ۴ - پ - و هر چه گاه - ۵ - د - باین

۶ - دو - بدین - ۷ - د - ت - از برای خویشتن

خریدی و بخانه بردی باز این موضع آتش خانه شد (ی) و در روز بازار چون مردم جمع شدند همه با آتشخانه اندر آمدند ی و آتش پرستندی و آن آتشخانه تا بوقت اسلام بجای بود چون مسلمانان قوت گرفتند آن مسجد را بر آن موضع بنا کردند و امروز از مسجد های معتبر بخارا است

ذکر اسامی بخارا

احمد بن محمد (بن) نصر گوید که نامهای بخارا بسیار است و در کتاب خویش نیمجکت^۲ آورده است و باز جای دیگر داریم بومسکت آورده است و بجای دیگر بتازی نوشته^۳ است مدینه^۴ لصفریه یعنی شارستان روئین^۴ و بجای دیگر بتازی مدینه التجار یعنی شهر بازرگانان و نام بخارا از آن همه معروف تر است و بهیچ شهری از خراسان^۵ چندین نام نیست و به حدیثی نام بخارا فاخره آمده است و خواجه امام زاهد واعظ محمد بن علی النوجابادی^۶ حدیثی روایت کرده است از سلمان فارسی رضی الله عنه که او گفت رسول صلی الله علیه وسلم^۷ فرمود که جبرائیل صلوات الله علیه گفت بزمین مشرق بقعه ایست که آنرا خراسان گویند سه شهر از این خراسان روز قیامت آراسته بیارند بیا قوت^۸ سرخ و مرجان و نور (ی) از ایشان برمی آید^۹ و گرد بر گرد

۱. د. ت. جمع شدندی و بت خریدندی و بخانه رفتندی و این - ۲. د. -
لجکت ۳. د. و باز جای بتازی نوشته - ۴. روئین ۵. د. و هیچ شهر خراسان را ۶. نوچابادی « بفتح نون و سکون واو و فتح جیم) و باء موحده بین دوائف و ذال معجمه و با نسبت بنوجابا ذ است که یکی از قراء بخارا میباشد « انساب » - ۷. علیه السلام ۸. د. از یاقوت - ۹. د. می برآید

این شهرها فرشتگان بسیار باشند تسبیح و تحمید و تکبیر می آرند
این شهرها را بر عرصات^۱ آرند بهر و ناز چون عروسی که بخانه شویش
برند و هر شهر را از این شهرها هفتاد هزار علم بود در زیر هر علمی
هفتاد هزار شهید بود و شفاعت هر شهیدی هفتاد هزار موحد پارسی گوی
نجات یابند^۲ و بهر طرفی از این شهرها از راست و چپ و از
پیش (و از پس) ده روزه راه بود که همه شهید باشند (روز قیامت
حضرت) رسول صلی الله علیه و سلم گفت یا جبرئیل^۳ نام این شهرها
بگوی جبرئیل علیه السلام گفت نام یکی از این شهرها را بتازی^۴ قاسمیه
خوانند) و پیارسی بشکرد، دوم را (بتازی) سمران خوانند و پیارسی^۵
سمرقند سیوم را بتازی فاخره خوانند (و پیارسی بخارا) رسول صلی الله
علیه و سلم گفت یا جبرئیل چرا فاخره خوانند گفت از بهر آنکه بخارا
روز قیامت بر همه شهرها فخر کند به بسیاری شهید رسول صلی الله
علیه و سلم^۶ فرمود اللهم بارک فی فاخره و طهر قلوبهم بالتقوی^۷
و زاک اعمالهم و اجعلهم رحیما فی امتی [و] از بهر این معنی است که
بررحم دلی بخاریان از مشرق تا مغرب گواهی میدهند و با اعتقاد و
پاکی^۸ ایشان

ذکر بنای ارك بخارا

از عجایب آن احمدین محمد بن نصر گوید که ابوالحسن نیشابوری

۱- بر عرصات ۲- د - ت - یابد - ۳- علیه السلام یا جبرئیل گفت - ۴- د : شهر بفارسی
۵- د - که بفارسی - ۶- د - ت - علیه السلام - ۷- د - للتقوی ۸- د - هم -

در خزاین العلوم آورده است که (سبب) بنای قهندز بخارا یعنی [حصار ارك] بخارا آن بود که سیاوش بن کیسکوس از پدر خویش بگریخت و از جیحون بگذشت و نزدیک افراسیاب آمد افراسیاب او را بنواخت و دختر خویش را بزنی بوی داد و (بعضی) گفته اند که جمله^۱ ملك خویش [را] بوی داد سیاوش خواست که از وی اثری ماند در این ولایت از بهر آنکه این ولایت او را عاریتی^۲ بود پس وی این حصار بخارا بنا کرد و بیشتر آنجای می بود و میان^۳ وی و افراسیاب بدگوئی کردند و افراسیاب او را بکشت و هم در این حصار بدان موضع که از در شرقی اندر آئی^۴ (اندرون درگاه فروشان و) آنرا دروازه غوریان خوانند او را آنجا دفن کردند و مغان بخارا بدین سبب آنجا پرا عزیز دارند و هر سالی^۵ هر مردی آنجا یکی خروس بدو^۶ بکشند پیش از برآمدن آفتاب^۷ روز نوروز و مردمان بخارا را در کشتن سیاوش نوحها است چنانکه در همه ولایتها معروف است و مطربان آنرا سرود ساخته اند و میگویند و قوالان آنرا گریستن مغان خوانند و این سخن زیادت از سه هزار سال است پس این حصار را بدین روایت وی بنا کرده است و بعضی گفته اند افراسیاب بنا کرده است و این حصار ویران گشت و سالها ویران بماند^۸ چون بیدون بخار (خندات) بملك^۹ نشست شوی آن خاتون بود که یاد کردیم

۱-دهم-۲. د. ت. عاریت. ۳. د. ت. چون میان. ۴. د. در آی. ۵. د. سال. ۶. د. یکی

خروسی برد. ۷. د. پیش از آفتاب برآمدن. ۸. د. بر آن بماند. ۹. د. بخارا بملك

و پدر طغشاده [بود] کس فرستاد و این حصار را آبادان^۱ کرد و آن کاخ که بود وی آباد کرد و نام خویش بر آهن نوشت و بر در کاخ محکم کرد تا بروزگار مترجم آن آهن نوشته بر در آن کاخ بود^۲ و ایکن احمد بن محمد نصر گوید چون حصار را ویران کردند آن در را نیز ویران کردند (و احمد بن محمد بن نصر آورده است) و [محمد بن] جعفر^۳ و ابوالحسن نیشابوری گفته اند که چون بیدون بخار خدات این کاخ را بنا کرد ویرانشد باز بنا کرد و باز ویرانشد چند بار بنا میکرد و (باز) ویران میشد حکما را جمع کردند و تدبیری خواستند بر آن (اتفاق) افتاد که این کاخ را بر شکل^۴ بذات النعش (که) بر آسمانست بنا کنند بهفت ستون سنگین بر آن صورت ویران نشد و عجب دیگر آن است که (از آنکاه باز) که این کاخ را بنا کردند هیچ پادشاهی (از این کاخ) در وی (بهزیمت نشده است الا که ظفر ویرا بود و عجب دیگر آنست که تا این کاخ را بنا کرده اند هیچ پادشاهی در وی (نمرده است نی در کفر و نی در اسلام) و چون پادشاه را اجل نزدیک شده است^۵ سببی (پدید) آمده است که از آن کاخ بیرون آمده است و بجای دیگر وفات یافته است از وقت بنای این کاخ تا ویران شدن وی همچنین بوده است^۶ و این حصار را دو در است یکی در شرقی و دیگر^۷ (در) غربی در شرقی را در غوریان خوانند و در غربی را در ریکستان خوانند

۱- د . آباد ۲۰- پ- بر آن در کاخ - ۳- د- افزوده، واحد بن نصر گوید - ۴- د- بشکل

۵- د- نزدیک بود - ۶- د، باشد - ۷- دویکی

و بروزگار مترجم در علف فروشان خوانده اند^۱ و در میان حصار راهی
بوده است [راست] از این در تا بدان در و این حصار جای با شش
پادشاهان^۲ و امیران و سرهنگان (بوده است) و زندان و دیوانهای
(پادشاهی و کاخ جای نشست) پادشاهان (بوده است) از قدیم
باز و سرای حرم و خزینه در وی^۳ بوده است و بروزگار مترجم (این
حصار) ویران شد و سالی چند بر آمد ارسالان خان (آبادان) فرمود
کردن^۴ و جای نشست خود آنجا ساخت^۵ و امیر بزرگی را بر این
حصار کوتوال ساخته بود تا بشرایط^۶ نگاه میداشت و این حصار را در
چشم خلق حرمتی^۷ عظیم بود و چون خوارز مشاه بیخارا رسید در
شهور سنه اربع و ثلاثین و خمسمائه امیر زنگی علی خلیفه بود (و)
بفرمان سلطان سنجر والی بخارا بود او را بگرفت و بکشت و حصار
را ویران کرد و دو سال زیادت ویران بماند و چون در شهر سنه
ست و ثلاثین و خمسمائه البتکین از جانب گور خان والی بخارا
شده در این سال بفرمود تا حصار را آبادان^۸ کردند و جای با شش خود
آنجا ساخت و حصار نیکوتر از آن شد که بود^۹ در ماه رمضان سنه
ثمان و ثلاثین و خمسمائه چشم غز بیخارا رسید، عین الدوله (و) قراچه بیک
و شهاب وزیر محصور گشتند و جنگی^{۱۰} و رنجی عظیم شد و چشم غز
حصار بگیرفتند^{۱۱} و شهاب وزیر را بکشتند و حصار ویران کردند و
همچنان ویران بماند چون در شهر سنه ستین و خمسمائه خواستند

۱ - د - خوانند ۲ - د - پادشاهان بوده است ۳ - د - فرمود آبادان کردن ۴ - د - کرد
۵ - د - ساخت تا با شرایط ۶ - د - حرمت ۷ - د - آباد ۸ - د - از آنکه بود شد ۹ - د -
جنگ ۱۰ - د - بگرفت

در شهر بخارا را رابض زندو کدواده^۱ ربنض از خشت پخته می بایست
کدواده حصار را و برجهای او که از خشت پخته بود باز کردند و بر بض
شهر بخارا خرج کردند و آن [حصار] بیکبارگی ویران شد و از آن
کاخ هیچ عمارتی (دیگر) و نشانی نماند در شهر^۲ سنه اربع و ستمائه
خوارزمشاه محمد بن سلطان تکش^۳ بخارا را بگرفت و باز حصار [را]
آبادان کرد (و ختایان مقهور شدند باز در) شهر سنه ست عشر و
ستمائه لشکر تا تار بیامد و امیر ایشان چنگیز خان بود (و) بر در قلعه
دوازده روز جنگ کرد (ند) و قلعه را بگرفتند و ویران کرد (ند)
ذکر منزلهای پادشاهان که بخارا (۴) بوده است

از در غربی حصار بخارا تا بدر و اوزه معبد که ریگستان خوانند در
این ریگستان سرایهای پادشاهان بوده است از قدیم باز در جاهلیت و در روزگار
آل سامان امیر سعید نصر بن احمد بن اسمعیل السامانی بر ریگستان سرائی فرمود
و سرائی ساختند بغایت نیکو و مال بسیار در وی خرج کرد و بر در سرای خویش^۵
سرای عمال فرمود بنا کردند چنانکه هر عاملی را علیحده دیوانی بودی (اندر
سرای خویش) بر در سرای سلطان چون دیوان وزیر و دیوان مستوفی^۶
و دیوان صاحب شرط و دیوان صاحب مؤید و دیوان شرف و دیوان -
مملکة خاص و دیوان محاسب و دیوان اوقاف و دیوان قضا بدین^۷
ترتیب دیوانها^۷ فرمود بنا نهادند و بر روزگار [امیر رشید] عبدالملک بن
نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل وزیر وی احمد بن حسن بن العتبی رحمه الله

۱ - د - کدو واده در هر دو موضع

۲ - د - در شهر - ۳ - د - ت - تکین ، ۴ - د - در بخارا ۵ - د - و بر اطراف

سرای خویش سرایهای ۶ ، د - ت - قضا بدین ۷ - د - دواوین

(که) مولف کتاب بیمینی است که گورخانه (او) بمحله دروازه منصور در جوار گرمابه خان است در مقابله مدرسه مسجدی بنا کرد بغایت نیکو چنانکه آن موضع از آن مسجد کمال گرفت چون امیر رشید^۱ از ستور بیفتاد و بمرد در شب غلامان بسرا اندر^۲ آمدند و بغارت مشغول شدند خاصگان و کسبیزان منازعت کردند و سرایرا آتش زدند تا همه بسوخت و در وی هرچه ظرایف بود از زرینه و سیمینه همه ناچیز شد و چنان شد که از بناها اثری نماند و چون امیر سدید^۳ منصور بن نوح بملك بنشست اندر ماه شوال سال بسیصد و پنجاه^۴ بجوی مولیان^۵ فرمود تا آن سرایهارا^۶ دیگر بار عمارت کردند و هرچه هلاک و ضایع شده بود بهتر از آن بحاصل کرد (ند) آنگاه امیر سدید (۳) (سرای) بنشست [هنوز] سال تمام نشده بود که چون شب سوری چنانکه عادت قدیم است آتشی^۷ عظیم افروختند^۸ پاره آتش بجست^۹ و سقف سرای در گرفت و دیگر باره جمله سرای بسوخت و امیر سدید هم در شب^{۱۰} بجوی مولیان^۵ رفت تا (هم) در آن شب خزینه و دفینه^{۱۱} همه (را) بیرون برد و بدست معتمدان بجوی مولیان فرستاد چون روز شد معلوم کردند که هیچ غایب نشده بود جز یکی بنگان زرین و وزیروی از مال خالص خود بنگانی^{۱۲} فرمود (که وزن او) هفتصد مثقال (بود) و بخزینه

۱ - پ - موفق - ۲ - د - در - ۳ - د - امیر رشید - ۴ - د - ت - پنجاه رسیده بود که
 ۵ - د - در تمام مواضع مولیان ۶ - د - آن سرای را ۷ - د - ت - بود آتش
 ۸ - د - افروخته - ۹ - د - ت - بجهد - ۱۰ - د - و امیر رشید بدهم رجب - ۱۱ - د -
 واوانی - ۱۲ - پ ، بنگان ، و بنگان بکسراول و کاف فارسی بالف کشیده بروزن فنجان
 پیاله را گویند و معرب آن فنجان است «برهان»

فرستاد و از آن گاه باز این موضع ریکستان بماند و خراب شد و دیگر سرای پادشاهان بجوی مولیان بوده است (که بهتر از مقام نفیس بهشت آئین جوی مولیان در بخارا جای و منزلی نبوده است چرا که همه جای او سراها و باغها و چمنها و بوستانها و آبهای روان علی‌الدوام در مرغزارهای او در هم پیچیده از میان همدیگر جویها میگذشته اند و بهزار جانب بطرف مرغزارها و بگلزارها میرفته اند و هر کس که تماشای آبهای روان میگرد در حیرت میشد که از کجا می‌آید و بکجا می‌رود و استادان نادرالعصر و معماران چنان طرح کشیده اند و صاحب دولتی گفته

بیت

آب حیوان بچمن آمد و باشیون رفت نالها کرد که می‌باید از این گلشن رفت و دیگر از در ریکستان تا دشتک تمام خانهای موزون منقش عالی سنگین و مهمانخانه‌های مصور و چهار باغهای خوش و سر حوضهای نیکو و درختهای کجیم خرگامی بوده بنوعی که ذره آفتاب از جانب شرقی و غربی بنشست گاه سر حوض نمی افتاده و در این چهار باغها میوه‌های الوان فراوان از ناشپاتی و بادام و فندق و کیلاس و عناب و هر میوه که در بهشت عنبر سرشت هست در آنجا بغایت نیکو و لطیف بوده است) ۱

ذکر جوی مولیان و صفت او

در قدیم این ضیاع جوی مولیان ملک طغشاده بوده است و وی هر کسی از فرزندان و دامادان خود را حصه داده است و امیر اسمعیل سامانی رحمه الله علیه این ضیاع را بخريد از حسن بن محمد بن طالوت که

سرهنگ المستعین بن المعتصم بود و امیر اسمعیل بجوی مولیان سرایها و بوستانها ساخت و بیشتر بر مولیان وقف کرد^۱ و هنوز وقف است و پیوسته او را از جهت مولیان خویش دل مشغول بودی^۲ تا روزی امیر اسمعیل از حصار بخارا بجوی مولیان نظاره میکرد سیماء الکبیر (مولای) پدر او (پیش او) استاده بود او را بغایت دوست داشتی^۳ و نیکو داشتی^۴ امیر اسمعیل گفت هرگز بود که خداوند تعالی سببی سازد تا این ضیاع را از بهر شما بخرم و مرا زندگانی دهد^۵ تا بینم که این (ضیاع) شمارا شده (است) از آنکه این ضیاع از همه ضیاع بخارا بقیمت تراست و خوشتر (و خوش هوا تر) خدای تعالی روزی کرد تا جمله بخرید و بر مولیان داد تا جوی مولیان نام شد و عامه^۶ مردم جوی مولیان گویند و پیوسته حصار بخارا صحرائی است که آنرا دشتک خوانند و جمله نیستانها بوده است امیر اسمعیل رحمه الله آنموضع را هم بخرید از حسن بن (محمد بن)^۷ طالوت بده هزار درم^۸ و هم سال اول (ده هزار درم) از بهای نی بجاصل آمد امیر اسمعیل آنموضع را وقف کرد بر مسجد جامع و بعد از امیر اسمعیل از فرزندان او هر ککه امیر شد خویشتن را^۹ بجوی مولیان بوستانها و کوشکها ساخت بسبب خوشی و خرمی و نزهت او بدروازه نو موضعی است که آنرا کارک علویان خوانند [و] بر در شهر (و آنجا) امیر منصور بن نوح کوشکی ساخت (بغایت) نیکو چنانکه بوی مثل زدندی از نیکوئی و سال برسیصد و

۱ - د - ت و بیشتر جوی مولیان را وقف کرد ۲ - د - خویش را دل مشغول داشتی ۳ - د - میداشت ۴ - د - دهم ۵ - د - و عام ۶ - کلمه « محمد بن » از جمیع نسخ افتاده است ۷ - د در هم ۸ - از برای خویشتن

پنجاه و شش بود و این ضیاع کارک علویان مملکه سلطانی بود تا بروز گار نصر خان بن طمغاج خان وی این ضیاع اهل علم را داد از آنکه بشهر نزدیک بود تا فقهارا کشاورزی آسان تر بود و عوض (وی) آن ضیاع [را] دور (تر) بگرفت و جوی مولیان و کارک علویان معمور بود تا آخر عهد سامانیان (چون ملک از سامانیان) برفت آن سرایها خراب شد و بپنخارا دارالملک معین نبود مگر حصار تا بروز گار ملک شمس الملک نصر بن ابراهیم طمغاج خان که ^۱ او شمس آباد بناد کرد

ذکر بنای شمس آباد

ملک شمس الملک ^۲ بدروازۀ ابراهیم ضیاعهای بسیار خرید [قریب نیم فرسنگ بدروازۀ باغ] و بوستانها ساخت بغایت نیگو و مالهای بسیار و خزینهای [بسیار] اندر آن عمارتها خرج کرد و آنرا شمس آباد نام نهاد ^۳ و پیوسته شمس آباد چراگاهی ساخت از جهت ستوران خاصه و آنرا غورق نام کرد و آنرا دیوارها استوار ساخت ^۴ بمقدار یک میل و اندروی کاخی و کبوترخانه ^۵ ساخت و اندر آن غورق جانوران و حشی داشتی چون گوزنان و آهوان و روباهان و خوکان و همه آموخته بودند و دیوهای بلند بروی ^۶ بود که نتوانستندی کریختن چون ملک شمس الملک از دنیا برفت برادر ^۷ او خضر خان بملک نشست و این شمس آباد را عمارتهای زیادت فرمود و بغایت با نزهت بود ^۸ و چون او نیز از دنیا برفت پسر او احمد خان پادشاه شد این شمس آباد را تیمار نکرد تا خراب شد

۱- د- نیکو تادرات ۲- د- طمغاج چنانکه او ۳- د- شمس الدین در هر ساموضع ۴- د- ذکر کرد

۵- د- کرد ۶- د- کاخ و کیوان و خانه ۷- د- او بلند ۸- د- برادران

چون ملک‌شاه از خراسان بیامد و ببخارا رسید خرابی بسیار کرد و چون بمرقند رفت احمد خان را بگرفت و بخراسان برد و باز بماوراءالنهر فرستاد و شمس‌آباد تمام ویران شده بود و خویشتن را سرائی بجو یبار فرمود^۱ بنا کردند و اندر آن بوستان آب روان و آنچه تکلف بود بجای آورد [ند] و مدت سی سال آن سرای دارالملک بخارا بود چون ارسالان خان بمالک بنشست هر وقت که ببخارا بودی در این سرای بودی بعد از آن چنان صواب دید که [ویران کنند] فرمود تا آن سرای را برداشتن و بحصار بردند و آنموضع خراب بماند و از بعد^۲ چند سال ارسالان خان بمحلت دروازه اندر کوی بولیت سرائی فرمود بنا کردند و اند روی گرمابه خاص فرمود ساختند و یکی گرمابه دیگر بر در سرای چنانکه مثل آن گرمابه نبود و سالهای بسیار آنسرای دارالملک بخارا بود (و) بعد از آن (فرمود تا آن) سرای را مدرسه فقها ساختند و آن گرمابه که بر در سرای بود و دیبهای^۳ دیگر بر آن مدرسه وقف کردند و سرای خاص خود را بدر سعد آباد فرمود تا بنا کردند

ذکر آل کشکته

محمد بن جعفر النرشخی^۴ اندر کتاب آورد است که قتیبه بن مسلم ببخارا درآمد و بخارا را بگرفت اهل بخارا را فرمود تا يك نيمه از خانها^۵ و ضیاع خویش عرب را^۶ دادند قومی بودند در بخارا (که) ایشان را کشکتهان گفتندی و ایشان مردمانی^۷ بودند با حرمت و قدر و منزلت

- ۱ - د. از برای خویشتن سرای فرمود و جویاری : ۲ - د. و بعد از - ۳ - در نسخه - ت - همه جا بجای « دیبه » دهه است - ۴ - د. - نرشخی - ۵ - د. ت - از خانه - ۶ - د - عرب - ۷ - د. مردمی

و در میان اهل بخارا ایشان را شرف زیاده بودی و ایشان از دهقانان نبودند غربا بودند اصیل^۱ و بازار گازان بودند و توانگر بودند پس قتیبه الحاح کرد اندر قسمت خانها و اسباب ایشان خانها و اسباب خویش جمله گذاشتند بعرب و از بیرون شهر هفتصد کوشک بنا کردند و آنروز شهر همین (قدر) بود که شهر ستانست و هر کسی گرد بر گرد کوشک خویش خانهای چاکران و اتباع خویش بنا کردند و [هر] کسی بر (در) کوشک خود بوستانی و صحرائی ساخت^۲ و بدان کوشکها بیرون آمدند و آن کوشکها امروز ویران شده است و بیشتر شهر شده بر آن موضع دو سه کوشک مانده است آنرا^۳ کوشک مغان می خوانند و آنجا مغان باشیده اند و آتسخانها (ی) خوش و خرم بوده است و ضیاع ایشان بغایت عزیز

محمد بن جعفر چنین تقریر کرده است که ما بروز (گار) امیر خریدیم چنین شنیدیم ضیاع کوشک مغان را قیمت بدان سبب است که پادشاهان ببخارا مقام کرده اند و غلامان و نزدیکان پادشاه رغبت نمودند بخردن آن ضیاعها تا قیمت هر جفتی^۴ از این ضیاع بچهار هزار درم شد چون این سخن باهیر رسید (بگفت) چنانست^۵ که او دانسته است پیش از این که پادشاهان ببخارا مقام کردند قیمت این ضیاع بیشتر بودی و اگر کسی خواستی که یک جفت کاو زمین خرد در سال نتوانستی و اگر بیافتی هر جفتی^۶ بدوازده هزار درم سنک نقره بایستی خریدن و اکنون نرخ ارزان شده است (که هر جفت زمین بچهار هزار درم سنک

۱ - د - اصل ۲ - پ - ساختند ۳ - د - ک - ۴ - د - جفت ۵ - ه - ظ - نچنانست

۶ - د - یافتن هر جفت

نقره می باید که مردمان را سیم کمتر مانده است احمد بن محمد نصر گوید که بزرگوار ما این ضیاع گوشك مغان چنانست که برایگان میدهند و کسی نمیخواهد^۱ و آنچه بخرند بماند^۲ رایگان بسبب ظلم و بی شفقتی بر رعیت^۳

ذکر رود های بخارا و نواحی آن^۴

اول رود کر مینه است و آن رود عظیم است دوم رود شاپور کام است و عامه بخارا را شافر کام^۵ خوانند و آورده اند اندر حکایت (که) یکی از فرزندان کسری از آل ساسان^۶ از پدر خویش خشم گرفت و بدین ولایت آمد (و) نام (او) شاپور بود و پور بزبان فارسی پسر باشد چون ببخارا رسید بخار خدات او را نیکو داشت و این شاپور شکار دوست بود يك روز بشکار رفت و بدان جانب^۷ افتاد و در آن تاریخ آنجا هیچ (دیبه) نبود و آبادانی نبود مرغزاری^۸ بود و جایگاه شکار او را خوش آمد آنجایگاه [را] از بخار خدات بمقاطعه بگرفت تا آنجایگاه [را] آبادان کند بخار خدات آن موضع را باو داد این شاپور رود عظیم بر کند و بنام خود کرد یعنی شاپور کام و بر آن رود روستاها نهاد و کاخ بنا کرد و آن حوالی را روستاهای آبویه خوانند و دیبه^۹ وردانه بنا کرد و کاخ ساخت و جای نشست خویش کرد و آنجا ملکی عظیم شد و از پس وی بفرزندان وی میراث ماند آن روستاها و بدان روزگار (که) قتیبه بن مسلم ببخارا آمد

۱ - د - ت و کس نمیخورد - ۲ - ت - بمانند - ۳ - د - بر رعیت - ۴ - پ - او
۵ - د - شاپور کام - ۶ - د - شاد کام ۷ - د - سامان ۸ - د - و بانجا - ۹ - د - مرغزاری

از فرزندان شاپور و ردان خدات بود و او پادشاهی^۱ عظیم بود و بدیهه
و ردانه نشستی و با طغشاده^۲ بخار خدات منازعت کردی قتیبه را باوی
حر بها (ی بسیار) افتاد و آخر و ردان خدات بمرد و قتیبه ملك
بخارا را بطغشاده داد و این قصه در فتح بیکند و بخارا گفته شود و رود
سیم را خرقانه العلیا خوانند و رود چهارم را خرقان رود خوانند [ورود]
پنجم را (عاو) ختفر خوانند رودی بغایت عظیم و بزرگ است و [رود]
ششم را سامجن خوانند و [رود] هفتم را بیکان رود خوانند و [رود] هشتم
را فراواز^۳ العلیا خوانند و این رود روستاهای بسیار دارد^۴ و [رود]
نهم را فراوز السفلی خوانند و نیز کام دیمو (ن) خوانند و [رود] دهم
را اروان خوانند و [رود] یازدهم را کيفر خوانند و [رود] دوازدهم را
رود زر خوانند و این رود در رود شهر است و هر رودی (که) یاد کردیم
روستاهای بسیار دارد و آب بسیار دارد (و) چنین آورده اند که همه
رودها را مردمان کنده اند مگر رود عاو^۵ ختفر را که آب خود کنده
است بی زحمت خلق (آن موضع) [و حالا بخارائیان رود نفر خوانند

ذکر خراج بخارا و نواحی آن

بروزگار آل سامان و امرای سامان یکی بارهزار هزار و صد و
شت^۶ و هشت هزار و پانصد و شست^۷ و شش^۸ درم و پنج دانك و
نیم بوده است با خراج^۸ گرمینه و از بعد آن بهر طرف^۸ خراج شده

۱ - د - پادشاه - ۲ - د - ت - طغشاده - ۳ - پ - فراواز - ۴ - د - و این رود
در روستاهای بسیار است - ۵ - د - عاو - ۶ - د - ت - شصت - ۷ - د - تا خراج - ۸ - د -
طرفی .

و بعضی ضیاع بآب غرق شده سلطان خراج از آن موضع برداشته است ^۱ و (آنرا که آب برده خراج آنرا نیز وضع کرده است) و بعضی بدست علویان و فقها افتاده است سلطان خراج آنرا نیز وضع کرده است و بعضی ضیاع سلطان شده و خراج از دیوان پاك شده است چون بیکند و بسیار روستا های دیگر و خراج کر مینه از عمل بخارا بیرون رفته است ذکر دیوار ^۲ بخارا که مردمان آنرا

دیوار کنپرك گویند

احمد بن محمد نصر گوید این فصل محمد بن جعفر نرشیخی ^۳ بدین ترتیب نیاورده است ولیکن بعضی از این در اثناء سخن رانده است و ابوالحسن نیشابوری در خزاین العلوم بترتیب آورده است که چون خلافت بامیرالمومنین مهدی رسید یعنی پدر هارون الرشید و هیچ کس از خلفای عباس از وی پارسا تر نبود [ی] پس امیری جمله خراسان ابوالعباس بن الفضل ^۴ بن سلیمان طوسی را داد در سال صد و شصت و شش و او پیامد تا بمر و (و) آنجا بنشست پس وجوه و مهتران و بزرگان [بخارا] بنزدیک او رفتند و مهتران سفد نیز جمله بمر و رفتند بسلام امیر خراسان او از حال ولایت ایشان پرسید اهل بخارا گفتند ما را که از کافران ترك رنج است که بهر وقت ناگاه می آیند و دیها غارت میکنند (و) اکنون بتازگی آمده اند و دیهه سامدون را غارت کرده اند و مسلمانان را اسیر کرده برده اند ابوالعباس طوسی گفت هیچ تدبیر (ی) دارید تا بفرمایم ^۵ یزید بن غورك ملك سفد آنجا بود گفت بقای امیر خراسان باد بروز کار پیشین

۱ - در برداشت ۲ - دیوارهای ۳ - د - النرشیخی - ۴ - د : الفاضل ۵ - د - بفرمائیم